بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 7 اسفند 1392.

محصّل عرض ما در جلسه سابق این بود که عبارت مقدمه کامل الزیارات دو قطعه دارد. یک قطعه و قد علمنا انّا لا نحیط بجمیع ما روی عنهم فی هذا المعنا و لا فی غیره و لکن ما وقع لنا من جهت الثقات من اصحابنا رحمهم الله برحمته هست. این عبارت یک عبارت. و یک عبارت هم و لا اخرجتُ فیه حدیثا روی عن الشذاذ من الرجال یأثر ذلک عنهم غیر المشهورین بالروایه المعروفین بالعلم. این هم قطعه دوم روایت. در مورد عبارت اول آن چیزی که به مدلول مطابقی ایشان بیان کرده است این است که من به همه روایات احاطه ندارم ولی به روایاتی که ثقات از اصحابنا رحمهم الله برحمته نقل کرده اند و به دست من رسیده است احاطه دارم. هدفش از نقل این عبارت چیست؟ این مطلب را مستقیما چیزی نمی خواهد بگوید که من چه را نقل می کنم چه را نقل نمی کنم. به نظر می رسد که می خواهد بگوید که من محدوده فعالیت های خودم را بخواهد تعیین کند. خیلی وقت ها مؤلفین محدوده تلاش خودش را می خواهد تعیین کند. خیلی وقت ها مؤلفین که در مقدمه کتاب مصادر مثلا یک روایت را نقل می کنند، ان مصادر اصلی را به آن ذکر می کنند و اینکه تلاششان در چه زمینه ای بوده است. و چه تقیّدی داشته اند برای این کار. یعنی محدوده ای که قول می دهند که این محدوده را بررسی کرده باشند را می خواهد تعیین کند. حتی اینکه آیا تمام آن روایاتی که در این محدوده هست را می آورد آن هم مدلول مطابقی عبارت نیست. عبارت می گوید که من به تمام مطالب اصحاب احاطه ندارم. ولی به مطالبی که در این محدوده هست احاطه دارم ولی آیا همه احادیثی که در این محدوده ای که به آن احاطه دارد را حتما می آورد؟ این هم عبارت خیلی دالّ بر او نیست. اگر می خواهد بگوید که من به این محدوده حتما مراجعه می کنم. ولی حالا مراجعه می کنم آیا هیچ شرطی زائد بر اینکه ما وقع لنا من جهت الثقات من اصحابنا رحمهم الله برحمته نیست؟ اگر در این محدوده روایاتی باشد که متنش را نامناسب تشخیص دادم آیا حتما آنها را می آورم؟ آیا مثلا در پذیرش روایت قید دیگری غیر از این قید وجود ندارد آن هم در این عبارت خیلی روشن نیست. فوقش از عبارت نکته ای که بتوانیم استفاده کنیم این است که هر چیزی که تلاش کرده است و در محدوده کاری اش قرار گرفته است آنها را می آورد اما اینکه در مورد غیر این محدوده تلاشی در این مورد انجام نمی داده است اما اگر احیانا از غیر این محدوده چیزی در اختیارش قرار گیرد که مناسب تشخیص دهد، آیا آن را می آورد یا خیر عبارت نفیا و اثباتا نسبت به او ساکت است. و ما نمی توانیم تشخیص دهیم که ایا آن محدوده را می آورد یا خیر. مقدمه کتاب نیازی نیست که تمام ویژگی های کتاب را معرفی کند. همین که چهره اصلی کتاب را معرفی کند هدف مقدمه برآورده شده است. و هیچ رسم هم نیست که تمام جزئیات و ویژگی هایی که در کل کتاب وجود دارد را معرفی کند. اگر کتاب ما نود درصد روایاتش برگرفته از ما رواه الثقات من اصحابنا رحمهم الله برحمته باشد و ده درصد آن از جای دیگر باشد همین مقدار کافی است برای اینکه ما در مقدمه فقط آن چهره اصلی کتاب را معرفی کنیم.

سؤال:

پاسخ: نه نه نه آن حصر دارد. آن عبارت حصر دارد و با این فرق دارد. این عبارت حصر ندارد.

نه نه اصلا به مقدمه تمسک نمی کنیم. آنجا بحث این است که عبارت حصر ظهور دارد که غیر از این من رفتار نمی کنم. این عبارت که حصر ندارد. بحث سر این است که یک چیزهایی را ما از خارج عبارت می خواهیم به عبارت تحمیل کنیم. آن خارج عبارت که می خواهیم به آن تحمیل کنیم ببینیم که چقدر روایت عبارت بار دارد که به او تحمیل کنیم. اینکه در مقدمه کتاب باید کتاب را معرّفی کند خب خوب است. اما آیا تمام ریزه کاری های کتاب را باید معرّفی کند؟ این

سؤال:

پاسخ: نگفته است من توضیح دادم که نگفته است. من عبارت را توضیح دادم. مدلول مطابقی عبارت که نیست. می خواهید بگویید هدف این از آوردن این عبارت بیان یک لازمه ای است. ما می گوییم که نه، همچین چیزی نیست. چه کسی گفته است که برای بیان ان لازمه هست.

سؤال:

پاسخ: نه با این مقدمه نیست این عبارت که مدلول مطابقی اش که نیست. مدلول مطابقی اش این است که من به این احاطه ندارم و به این احاطه دارم. اما حالا به این احاطه دارم، نتیجه اش چیست؟

سؤال:

پاسخ: فعل محذوف نیست اصلا. هیچی حذف نمی کنیم. فعل محذوفی نیست. لکن، لکن عاطفه است. عطف به قبل عطف به مفرد بر مفرد بگوییم.

سؤال:

پاسخ: نه آن که نمی توانید عطف به دور بگیرید آن که غلط است.

سؤآل:

پاسخ: خب همین را دارم توضیح می دهم. احاطه داشتن یا نداشتن مقدمه بر این است که من تلاش خود را کجا صرف کرده ام. نه اینکه مقدمه بر این است که من چه چیزی را در کتاب خود آورده ام و چه چیزی را نیاورده ام. می گوید که من در جمع آوری مواد کجا زور خودم را زده ام. من آن جایی را که نسبت به آن جاها کلمه به کلمه کأنه مراجعه کردم کجا است؟

سؤال:

پاسخ: نخیر چه کسی گفته است؟ این عبارت ها را از خودتان دارید روی آن می گذارید. اخراج کرده اند روایت اهل بیت را. می گوید که من از غیر روایت اهل بیت نیاورده ام این هیچی. پس بنابر این اگر باشد من روایت اهل بیت را می آورم. بعد می گوید که روایت اهل بیت را همه اش را شما آورده اید؟ می گوید که نه من همه اش را نیاورده ام چون احاطه ندارم. به چه چیزی احاطه دارم، به ما رواه الثقات من اصحابنا احاطه دارم. این یعنی همه اش را آورده ام؟ فوقش این است که نکته اش را نگرفتید من حتی امروزی که ابتدا توضیح دادم حتی نسبت به اینکه همه ما رواه الثقات من اصحابنا را آورده ام هم ظهور ندارد. حتی نسبت به آن هم ظهور ندارد. فوقش این است که عبارت ظهور در این دارد که همه ما رواه الثقات من اصحابنا را آورده ام. فوقش این است و این دالّ بر مطلب نیست. آن که ما می خواهیم این است که همه آن چیزی که آورده ام چیزی است که ما رواه الثقات من اصحابنا رحمهم الله برحمته. خب سؤال می کنیم که چرا نسبت به بقیه کتاب توضیح داده نشده است. توضیحش را عرض کردم که مقدمه نیاز نیست که همه جزئیات کتاب را بیان کند. همین که منبع اصلی را بیان کند آن قسمتی که تلاش من روی آن قسمت است را بیان کند هدف مقدمه را بیان می کند. مقدمه نگاه کلی به کتاب است.

این نکته ای که در مورد عبارت اول است.

سؤال:

پاسخ: بله اگر احاطه داشتم همه اش را می آوردم. خب آن حالا اگر نسبت به فوقش این است که از این نتیجه گیری کنیم که اگر احاطه می داشتم همه را می آوردم فوقش از عبارتش این استفاده می شود که تمام آن چیزهایی که ثقات من اصحابنا رحمهم الله برحمته را آورده ام. این ولی این به درد ما نمی خورد. این فوقش این است که آن مطلبی که امروز می خواهم عرض کنم آن را مناقشه کنید شما و بگویید که نسبت به آوردن تمام آن چیزی که الثقات من اصحابنا رحمهم الله برحمته همه اش را می آورد فوقش این است بیشتر از این که نیست. خب این قسمت عبارت اول.

اما عبارت دوم که و لا اخرجت فیه حدیثا روی عن الشذاذ من الرجال. یک غفلتی در بعضی از استدلالات در تفسیر این عبارت شده است و تصوّر شده است که مراد از شذاذ یعنی ضعفا. شذاذ در مقابل مشهور است. شاذ یعنی غیر مشهور. در آن روایت هم دیده اید به اصطلاح می گوید که مشهور را بگیرد و شاذ نادر را بگذار کنار. شاذ هم ممکن است آن شذاذ من الرجال ثقه باشند و هم غیر ثقه باشند. هم ممکن است اصلا معلوم الحال باشند مجهول الحال باشند با همه اینها سازگار است. این عبارت مدلول اولیه اش این است که می گوید که من روایتی که غیر مشهوری از غیر مشهوری روایت کنند را نمی آورم. روایتی که غیر مشهوری از غیر مشهوری روایت کنم نمی آورم. خب صحبت این است که چه خاصیتی دارد که چه خصوصیتی در روایت غیر مشهور از غیر مشهور وجود دارد که خصوص این موارد این روایات را ایشان می گوید که من ذکر نمی کنم. پاسخ مطلب این است که یک مطلبی را در بحث امارات دالّه بر بطلان خبر آقایان اصولیون قدما ذکر کرده اند در عدّه هست در ذریعه سید مرتضی هست و به نظرم در کتاب های قدما این مطلب خیلی آنها یک عنوانی دارند که علائمی که نشان می دهد که خبر نادرست است. یکی از آن علامات را این ذکر کرده اند که در جایی که یک خبر به گونه ای است که اگر صحیح بود باید افراد زیادی نقل می کردند. اینکه ما ببینیم که راوی اش افراد زیادی نیستند به نحو تواتر نقل نشده است. افراد کمتر از تواتر نقل شده است، خود همین کمتر از تواتر نقل شدن در اموری که به اصطلاح ویژگی این امور این است که اگر بود باید به تواتر می رسید، کاشف از این است که این خبر دروغ است و اشتباه رخ داده است و امثال اینها. ببینید امثال شما اگر مطلع به یک کسی بگوید که خیابان مثلا فلان ساختمان دفتر تبلیغات یک بمبی آمد و تمام آن ساختمان را نابود کرد. یک جایی وسط شهر در معرض دید تمام افراد. 5 نفر هم این مطلب را نقل کنند ما می فهمیم که می خواهند شوخی کنند یا دارند سر به سر ما می گذارند و الا نمی شود که مطلب به این مهمی را فقط تک و توک این افراد نقل کنند و نه صدای آژیر خطری و نه نشانه ای باشد هیچی هیچی همین این چون ویژگی اش این است که در معرض دید همه افراد است. وسط شهر قم این اتفاق بیفتد و فقط تک و توک مطلب را نقل کنند، خود همین اماره بر اینکه یک قصه ای اینجا وجود دارد. یا دارند بازی سر ما در می آورند یا اشتباه کرده اند یا بالاخره یک چیزی هست. در مورد در این عبارت صاحب کامل الزیارات مرحوم ابن قولویه می تواند در همان فضا این عبارت صادر شده باشد. ایشان می خواهد بگوید که بعضی از امور هست خب احتمال دارد یک آدم شاذی این مطلب را نقل کرده باشد. ولی خب ولو احتمالش بعید است اینکه راوی روایت را روایت را فقط یک ادم شاذ نقل کرده باشد خب فی نفسه بعید است ولی اینکه باز فقط روایت به توسط شاذی ار شاذی نقل شده باشد این خودش یک اماره نوعیه بر بطلان روایت هست. حالا اگر نگوییم که این اطمینان حاصل می شود که این روایت کذب است، لا اقل یک ظنّ نوعیه ای حاصل می شود که این روایت واقعیت نداشته است که راویان آن فقط شذاذ من الرجال آن هم از شذاذ افراد شاذی نقل کرده باشند. ببینید در بحث رؤیت هلال یک مطلبی در روایات هست می گوید که لیس الرؤیه ان تقوم، یک عده ای شروع کنند و یکی بگوید که من دیده ام دو تا بگویند که دیده ام. یکی دید ده تا می بیند ده تا دید صد تا می بیند همه دیگر دیده می شوند. این هم عبارت می تواند در این فضا باشد که می گوید که من در جایی که به دلیل راویان روایت تنها شاذی از شاذی هست، غیر مشهوری از غیر مشهوری هست و خود همین اماره بر وقوع اشتباه در روایت است، ولو راویان آن ثقه باشند ولی خب ثقه گاهی اوقات اشتباه می کند. اینکه ما می بینیم که این مطلب را هیچ کسی نقل نکرده است.و خود شما الآن عقلائا گاهی اوقات بعضی از مطالب را از یک مطلب یک آدم گمنامی از یک آدم گمنام دیگر ولو آدم ثقه ای هم می دانیم. این آدم گمنام از یک آدم گمنام دیگر مطلب را نقل کند این خودش می فهمیم که اینجاها یک گیری هست. یا این آدم مثلا تعمدا حالا در مسئله روایات انقدر این مسئله مطرح نیست ولی در چیزهای عادی گاهی اوقات آدم می فهمد که مثلا اینها انگیزه داشته اند برای اینکه اینجا دروغ بگویند ولو از باب عنوان ثانوی یک قضیه ای است که می خواهند مثلا ما را به یک مطلبی وادار کنند یک مقداری این خود اینکه راویان روایت منحصر به یک مطلب هستند، خودش اماره کذب است. گاهی اوقات آن طرف قضیه هم هست ها. گاهی اوقات تعداد راوی وقتی خیلی زیاد می شود، شک بر انگیز است. یک آقایی می گفت که از یک قاضی ای نقل می کرد می گفت که یک نفری گفته بود که فلان آقا به دختر من چه کرده است. بعد 50 نفر شاهد آورد که این مطلب را دیده اند. می گفت که من گفتم من اصلا این 50 نفر این مطلبی نیست که طرف اگر بخواهد هم این کار را انجام دهد در حضور 50 نفر بخواهد این کار را انجام دهد. می گفت همین که دیدم که شاهدان این ها 50 نفر هستند قضیه برایم چیز شد. این باید داستان داستان اماره کذب باشد و اینها. می گفت بعد یک اصل قضیه این است که این دو تا با هم دیگر اختلافات مالی داشتیم و یک نفر رفت و بین اینها وساطت کرد و آن اختلافات مالی را برطرف کرد و اینها می گفت که من بعد به بابای بچه که بابای این دختر که چیز کرد گفتم واقعا فلانی، گفت مگر جرئت می کند که نگاه چپ به دختر من بکند؟! بعضی وقت ها اموری هستند که به طور طبیعی باید راویانش کم باشد چون امر مخفی ای است. اگر ببینیم این جور امور مخفی راویانش زیاد هستند اماره این است که اینجا یک داستانی هست. بعضی از امور هستند که امور شایعی هستند روایاتی که در فضل زیارت اهل بیت و امثال اینها هستند اینها اموری هستند به تبع چون با زندگی همه مردم سرو کار دارد. همه مردم مایل هستند که به زیارت بروند و ائمه مایل هستند که به زیارت افراد را تشویق کنند. اگر دیدیم در فرض یک روایت راویان شاذ عن شاذ هست. خود همین که راویان این روایت شاذ عن شاذ هست، اماره بر کذب روایت است. ایشان می گوید که من روایاتی که اماره بر کذبش است اگر نگوییم که اطمینان بر کذب آن ایجاد می کند لا اقل اماره عقلائیه بر کذب روایت هست. می گوید که این روایتی که اماره عقلائیه بر کذب آن هست را نمی آورم.

سؤال:

پاسخ: نه مشهور از شاذ نیست. اینکه این مشهورین این مطلب شاذ را چیز کرده اند اماریتش تقویت می شود دیگر. یک مطلبی هست که یک شاذی نقل کرده است ولی این مشهور که آمده اند و از این شاذ نقل کرده اند پیدا است که اعتماد کرده اند چه کرده اند این خودش تقویت می کند اماریت را. اینکه

سؤآل:

پاسخ: اینکه افراد مؤلفین مشهور آمده اند وا عتماد کرده اند و آن را نقل کرده اند. اعتماد ولو در نقل نمی خواهم بگویم به فتوا دادن.

در واقع همین که به اصطلاح افراد مشهور آمده اند از شاذ نقل کرده اند آن اماریت را جبران می کند. یعنی فرق است بین اینکه یک روایت راوی اولش شاذ باشد از این شاذ هم یک شاذ دیگر نقل کند این دیگر خیلی اماریتش ببینید هر چه راویان یک روایت گمنام تر باشند، اماریت کذب روایت بیشتر می شود. ببینید فرض کنید اگر یک روایتی را فقط شاذی نقل کند ما 80% احتمال بطلانش را می دهیم. ولی راوی مرحله بعد هم دیدیم که شاذ است این احتمال 80% تبدیل به 95% می شود. ممکن است ایشان این را می خواهد بگوید که جایی که به دلیل شاذ از شاذ، احتمال صدق روایت خیلی ضعیف است آنها را من نمی آورم. بنابر این من روایتی که تقریبا یا اطمینان هست یا نزدیک به اطمینان هست به بطلانش آنها را نمی آورم.

سؤال:

پاسخ: از اینکه من روایت های تقریبا اطمینان البطلان را نمی آورم.

سؤال:

پاسخ: شذاذ و ثقه نیست اصلا. اصلا آن عبارت به این ربطی ندارد. آن عبارت مستقل از هم هستند به هم ربطی ندارند. بنابر این هیچگونه شاهدیت با روایت قبلی ندارد به هم دیگر ربطی ندارند. آن در یک فضا است و ان در یک فضای دیگر است.

سؤال:

پاسخ: یعنی این می خواهد بگوید که این اصلا به دیدگاه ها ربطی ندارد. این اصلا بعضی از دیدگاه هایی که اصلا در عبارت کامل الزیارات بعضی از بحث هایی که انجام شده است این دو عبارت را به هم دیگر مرتبط کرده اند و شاذ را هم به معنای ضعیف یا مجهول الحال گرفته اند در حالی که شاذ به معنای ضعیف نیست به معنای مجهول الحال هم نیست. شاذ به معنای غیر مشهور است. می گوید که من روایت غیر مشهور از غیر مشهور را من نقل نمی کنم. انگیزه اش چه هست عرض کردم روایت غیر مشهور از غیر مشهور، اماره بر کذب روایت است. ولو ثقه باشد آن توضیح دادم ولو ثقه باشد اینکه راوی یک روایت فقط آدم غیر مشهور باشند خودش اماره بر وقوع یک اشتباه یا چیز هست.

سؤال:

پاسخ: چون مربوط نیستند. ببینید این نکته را توجه فرمایید بحث سر این است که ایشان نمی خواهد بگوید که بحث در بعضی از امور است که آدم شاذی مطلبی را نقل کن استبعادی ندارد. این بحث، بحث زیارات است. زیارات بحث محل ابتلا است. محل ابتلا همه است و همه هم به این جور امور علاقه دارند. همه علاقه دارند که این مطالب را نقل کنند. حالا یک قصه و یک مسئله خاص نادری اتفاق افتاده باشد خب آن آدم شاذ ممکن است از امام علیه السلام رفته باشد و سؤال کرده باشد و افراد دیگر هم خیلی رغبت نداشته باشند این مسئله خیلی نادر آن چنانی را چیز کنند آن اماره بر کذب نیست. بحث زیارات دخالت دارد. اینکه فضل زیارت ائمه زیارات یک چیزی هست که

سؤال:

پاسخ: مانعی ندارد ولی متعارف چیزی که هست اینگونه نیست. بحث سر احتمالات غیر چیز که نیست.

سؤآل: اینکه دیدگاه های مختلف رجالی آن موقع بوده است مثلا قمی ها خیلی شدید می گرفتند در بیان این جمله تأثیر نداشته است به این معنا که ممکن است .... هر نگاهی داشته باشید نسبت به افرادی که

پاسخ: نه ما همچین برداشتی از عبارت نداریم.

سؤال

پاسخ: آهان اما مشی عملی آقای خویی که برعکس می گوید. تازه آن عبارت ها می گوید که مشی عملی بر خلاف این کتاب ایشان حالا این کلیتش را بگویم کتاب ایشان از جهت راویان هیچ تفاوتی با کتاب های دیگر ندارد. یعنی میزان راویان ثقه ای که در این کتاب هست ببینید یک کسی مثلا این را یک موقعی می گفتم که اگر یک کسی بناء از نقل از ثقات داشته باشد باید از جهت آماری در کتاب انعکاس داشته باشد. هیچ گونه انعکاس خاصی ندارد حالا نمی خواهم وارد آن بحث ها شوم قرائن خارجیه. اگر عبارت هم چیز داشت قرائن خارجیه آن مطلب تمام هم هست که آقای خویی می فرمایند که از جهت قرائن خارجیه اگر عبارت ظهور هم داشت باید از آن ظهورش رفع ید می کردیم. آن تقریبات خیلی مختلفی دارد. خب این محصّل بنابر این از این عبارت به نظر ما اصلا در مقام توثیق نیست نه عبارت اولش و نه عبارت دومش این بحث مبنای کامل الزیارات به جمیع مبانی ای که یک نوع توثیقی می خواهند درست کنند حالا محدود، موسّع، مضیّق، آنهایش به نظر من ناتمام است.

خب این بحث کامل الزیارات. اما بحث تفسیر قمی. در تفسیر قمی چن مرحله بحث وجود دارد من سر فصل هایش را فقط ذکر می کنم باز هم من فقط می خواهم در مورد مفاد عبارت صحبت کنم در تفسیر قمی نه بیشتر. در تفسیر قمی یک بحث این است که ایا این تفسیر اصلا مال علی بن ابراهیم هست یا خیر؟ خب این مرحله. مرحوم آقا شیخ بزرگ می گوید که نه مال یکی از شاگردان ایشان هست یعنی آیا همه منقولات این عبارت مال علی بن ابراهیم است؟ خب مرحوم شیخ آقا بزرگ اثبات کرده اند که همه منقولاتش مال ایشان نیست. این یک مرحله. مرحله دوم اینکه آیا در این تفسیر از غیر علی بن ابراهیم داخل شده است چه کسی این مطالب غیر علی بن ابراهیم را داخل در این تفسیر کرده است؟ خب این بحثی هست که حاج آقا دنبال کرده اند ایشان نتیجه گرفته اند که این مال علی بن حاتم قزوینی هست با تقریباتی که در جای خودش فرموده اند. مطلب سوم اینکه آیا همه تفسیر علی بن ابراهیم در این تفسیر آمده است؟ یعنی این تفسیر آیا همان تفسیر علی بن ابراهیم است با افزوده هایی؟ پاسخ مطلب این است که این را هم ما دلیل نداریم بلکه دلیل بر خلافش داریم. این تفسیر نه تمامش مال علی بن ابراهیم است نه تمام تفسیر علی بن ابراهیم اینجا منتقل شده است. این تفسیر، تفسیری است که بین این تفسیر و اصل تفسیر علی بن ابراهیم عموم و خصوص من وجه بوده است البته به احتمال زیاد قدر مشترک این تفسیر با تفسیر علی بن ابراهیم، اکثریت موارد است. یعنی اکثریت موارد تفسیر علی بن ابراهیم در این کتاب منتقل شده است و اکثریت مطالب این کتاب مال علی بن ابراهیم است. البته این کتاب هر چه که جلوتر می رود، منقولاتی که از غیر علی بن ابراهیم هست، نسبتش بیشتر می شود. به طوری که در قسمت های اخیر کتاب، تقریبا نصف نصف است. یعنی نصف آن مال علی بن ابراهیم است و نصف آن مال غیر علی بن ابراهیم است. بنابر این این کتابی است که ولو شیرازه اصلی آن از کتاب علی بن ابراهیم گرفته شده است ولی نه همه اش مال علی بن ابراهیم است نه همه تفسیر علی بن ابراهیم وارد آن شده است.

سؤال:

پاسخ: نکته اش این است که از کجا متوجه این مطلب شدیم. یکی از نقلیاتی که در مجمع البیان مرحوم طبرسی از علی بن ابراهیم هست از نقلیاتی که در سایر کتاب ها مرحوم سید بن طاووس احیانا نقل کرده اند. از نقلیاتی که در تأویل الآیات از تفسیر اینجاها این مجموعه ولی اینها هر کدامش یک محور بحث مفصلی است. این فقط می خواهم نتایجش

خب این هم یک مرحله. مرحله سوم.

مرحله چهارم اینکه آیا می شود مواردی که مال علی بن ابراهیم است از موارد غیر علی بن ابراهیم تمییز داد؟ بله تقریبا این مطلب مشخص است. غالبا خیلی سخت نیست تشخیص موارد علی بن ابراهیم از غیر علی بن ابراهیم. مرحله پنجم آیا مواردی که از علی بن ابراهیم نقل، اصلا این تفسیر چقدر اعتبار دارد. مواردی که از علی بن ابراهیم است یا از غیر علی بن ابراهیم است این چقدر اعتبار دارد؟ من حالا این بحث را به خصوص روی آن مواردی که از علی بن ابراهیم نقل کرده است دنبال کرده ام به نظر ما این تفسیر اعتبار متوسط دارد. نه اعتبار کامل دارد نه بی اعتبار محض است. اعتبار متوسط دارد آن جوزی که حاج آقا هم اشاره می فرمودند این تفسیر در مواردی که از جهت متنی یا از جهت سندی قرابت داشتهب اشد مورد پذیرش نیست اما در مواردی که از جهت متنی یا سندی قرابت نداشته باشد و با روایات دیگر هم معارض نباشد آنها پذیرفتنی است. این مبنای اعتبار متوسط چیست تقریبش چیست آن هم باید در جای خودش در موردش صحبت شود. این هم

سؤال:

پاسخ: توضیح دادم اعتبار متوسط دقیقا یعنی این که اگر از جهت سندی یا متنی غرابت داشته باشد و با روایات دیگر معارض باشد قبول نیست. اگر این شرایط را نداشته باشد، معارض نباشد، قرابت سندی و قرابت متنی نداشته باشد قبول است. حالا چرا این مطلب چنین است؟ دلیلش چیست چطور اعتبار مطلق ندارد چطور بی اعتبار نیست اینها همه بحث دارد که نمی خواهم وارد بحثش آن شوم. این پنج مرحله.

از این پنج مرحله که می گذریم می آییم روی این بحث بحث های اینها بحث های مقدماتی هست که در مورد کل این تفسیر هست بیشتر بحث کتاب شناسی کتاب هست و میزان اعتبار این کتاب را می سنجیم. بحث بعدی بحث هایی هست که در مورد مقدمه کتاب است. این مقدمه کتاب از کیست؟ آیا از علی بن ابراهیم هست یا از علی بن حاتم قزوینی است؟ از افزوده های، ما در واقع در مورد مقدمه کتاب هم دو محور بحث است. یک محور این است که مقدمه که این عبارت مقدمه مال کیست و یک محور اینکه کل مقدمه. چون مقدمه دو قسمت دارد. یک قسمت مقدمه آغازین کتاب است و یک قسمت دیگری دارد که علوم قرآنی را بیان کرده است. اقسام آیات قرآنی را بیان کرده است. قرائن نشان میدهد که آن قسمتی که اقسام آیات قرآنی را بیان کرده است مال علی بن ابراهیم است. نمی خواهم آن را بحث کنم. ابتدا یعنی مقدمه بخش اول دارد و بخش دوم. بخش دوم مقدمه مال علی بن ابراهیم است در بعضی از جاها هم قال ابو الحسن علی بن هاشمی در بعضی از نسخ هم وارد شده است حالا آن باشد یا نباشد قرائن نشان می دهد که آن قسمت دوم باید مال علی بن ابراهیم باشد ولی آن خیلی نقش در بحث ما ندارد. این عبارت در آغاز مقدمه است در آن قسمت اول مقدمه است. اینکه این قسمت اول مقدمه مال چه کسی است مال علی بن ابراهیم هست یا مال جامع این تفسیر که به احتمال زیاد علی بن حاتم قزوینی است عبارت واضح نیست. و قرائن روشنی بر اینکه این عبارت را روشن کند که مال کیست ما به دست نیاوردیم. خب اینها همه مقدمات ابتدایی بحث است بحث آخر اینکه مفاد خود این عبارت چیست. در مورد مفاد این عبارت هم خیلی بحث ها وجود دارد. حاج آقای شب زنده دار اخیرا در بحثشان مفصل مطالب مختلفی که در این بحث هست را مطرح کرده بودند من نمی خواهم به آن بحث ها بپردازم و احیانا نقض و ابرام هایی که وجود دارد را مطرح کنم. فقط یک محور خاصی از آن را دنبال می کنم. در مورد این عبارت یکی از اشکالاتی که مطرح شده است این است که عبارتش این است فإنی مخبرٌ، عبارتش را ببینید، و نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی الینا و رواه مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم و اوجب ولایتهم. این عبارت یکی از محور های عمده بحث در این عبارت این است که این عبارت دالّ بر حصر نیست. نگفته است که من فقط این مطالب را نقل می کنم. گفته است که من این مطالب را نقل می کنم حصر از توش در نمی آید.

این یک بحث اینجا هست که این عبارت که دالّ بر حصر نیست. چه چیزی از این عبارت چطور می شود که از این عبارت ما حصر را استفاده کنیم؟ خب بعضی ها آمده اند و پاسخ داده اند که ما از ادوات شرطیه است و دال بر این به معنای یعنی ما رواه یعنی جمیع ما رواه و امثال اینها. به کلمه ما تمسک کرده اند برای اینکه حصر را استفاده کنند. ولی این پاسخ، پاسخ خاصی است. ببینید نتیجه این مطلب ما این است می گوید که ما همه آن چیزی که رواه ثقاتنا را نقل می کنیم. این دقیقا عین آن عبارت کامل الزیارات می شود. ما همه آن مطالبی را که آن هست نقل می کنیم. اما همه چیزهایی که ما نقل می کنیم ما رواه ثقاتنا هستند؟ این که از آن در نمی آید. فوقش این است که از ما هم آن مطلب را استفاده کنیم این مطلب استفاده نمی شود. بعضی ها آمده اند در پاسخ این مطلب گفته اند که چون مقام این روایت، این روایت در مقام توثیق و اعتبار بخشی به روایات کتاب هست و این اعتبار بخشی به روایات کتاب اینکه در مقام حصر اگر نباشد، این مطلب استفاده نمی شود بنا بر این از اینجا استفاده کرده اند بنابر این ما استفاده می کنیم که این در مقام حصر است و اینکه ما فقط روایات ثقات را نقل می کنیم ولی مطلب خیلی واضح نیست که ایشان در مقام بیان اعتبار بخشی به کتاب باشد ممکن است این عبارت هم دقیقا عین عبارات کامل الزیارات باشد. و در مقام بیان این است که من همه آن چیزی که ثقات من اصحابنا رحمهم الله برحمته را یعنی آن که عبارت کامل الزیارات است من تمام آن چیزهایی که مشایخنا و ثقاتنا هست در این کتاب منتقل کرده ام. در این مقام می خواهد استقصاء خود را برساند که این جور نیست که از ثقات و مشایخنا روایتی به دست من رسیده باشد و در این کتاب منتقل نکرده باشم. نه اینکه هر چه که در این کتاب منتقل کرده ام از ثقات و مشایخنا هست. می خواهد بگوید که من این مقدار زحمت کشیده ام و هر چه از طریق ثقات و مشایخنا به دست ما رسیده است در این کتاب آورده ام. میزان تلاش خودش را در این کتاب بیان کند. این یک ولی این مطلب از آن استفاده نمی شود که هر چه در این کتاب نقل شده است از طریق مشایخنا و ثقاتنا هست. اصل این مطلب که در مقام اعتبار بخشی به روایات هست اول الکلام هست و عمده اش این است که تصور شده است که حتما باید این عبارت یک خاصیت رجالی یا خاصیت حدیثی ای چیزی داشته باشد بعد گفته اند که خب اگر این طور نباشد که از این عبارت چیزی در نمی آید. خب از اول ما قول ندادیم که از این عبارت چیزی در بیاید. این است که به نظر می رسد که این عبارت ظهور در چیزی ندارد. من به نظرم عبارت کامل الزیارات اصلا می خواهم بگویم که ظهورش در غیر این است. ولی عبارت تفسیر قمی ابهام دارد که آیا در مقام بیان اعتبار بخشی به کتاب هست ذاتا اعتبار بخشی به کتاب هست یا در مقام بیان اعتبار بخشی به کتاب نیست ولی وقتی شخصی کل کتاب تفسیر قمی را ملاحظه کند و ببیند که این هیچ ویژگی خاصی اسنادش با سایر اسناد ندارند، این قرینه خارجی رفع ابهام می کند ولی خود عبارت فی ذاته اجمال دارد. ولی خارجا اگر مجموع عبارت های تفسیر قمی را نگاه کنید ببینید یک نکته ای را ولو وقت گذشته است سریع در موردش توضیح دهم آن این است که شما فرض کنید که یک کتابی که از اول بنا دارد که روایت های ثقه را جمع آوری کند به طور طبیعی و حساب احتمالات باید میزان روایت های ثابت الوثاقه ای که در این کتاب باشد با سایر کتاب ها فرق کند. اینکه همیشه اصلا نظرات این اقا با نظرات سایر کتاب های رجالی متفاوت باشد این خیلی مستبعد است. این است که به طور طبیعی ما فرض کنید اگر کافی بنایش این باشد که فقط روایت های صحیحه را جمع آوری کند، باید بین کافی و تذهیب شیخ طوسی از جهت پراکندگی روایات ثقات از جهت آماری تفاوت ببینیم. شما اگر فرض کنید روایت های ثابت الوثاقه را در نظر بگیرید اگر مثلا ببینید که در کافی مثلا 70% ثابت الوثاقه است. در تهذیب هم مثلا 60% هست. خب اینها اندازه هم هستند. یک تفاوت جدی ای بین اینها دیده نمی شود. ولی اگر ببینید افراد ثابت الوثاقه کافی مثلا 80% هستند افراد ثابت الوثاقه تهذیب 40% هستند. یک تفاوت چشمگیر بین این دو تا ببینید این نشانگر این است که یک چیزی هست یعنی یک بنایی دارد این مؤلف ما که ولو بناء فی الجمله. حتی کل آن هم اثبات نمی شود. آن طرفش اگر تفاوت ندیدید معنایش این است که هیچگونه بناء ولو بنای اغلبی هم ندارد. اگر حتی بنای اغلبی هم داشته باشد یعنی اصل اصلی اش این است که روایات ثقات را بیاورد. غیر ثقات و استترادی همین طوری بیاورد حتی اگر بنا غالبی بر نقل از ثقات داشته باشد، باید در نحوه آمارش بین این و سایر کتاب یک تفاوت چشمگیری شما ببینید و من در مورد تفسیر قمی یک همچین تفاوتی را اصلا ندیدم و این است که حتی می خواهم بگویم که این عبارت در مقام بیان این، حتی اگر شما بگویید که غالب، گاهی اوقات می گویند که این ناظر به این است که غالب روایات را می خواهد بگوید که از ثقات نقل کرده است حتی در مقام بیان این هم نیست. یعنی عملا خارجا شما اینها را مقایسه کنید می بینید که این کتاب شما تصادفا فرض کنید نگاه کنید بیایید مثلا 50 تا روایت تفسیر قمی را به صورت رندمی مقایسه کنید با 50 روایت کافی. آن هم به صورت رندمی. ببینید آیا در میزان راویان ثابت الوثاقه و صحیح بین اینها یک تفاوت چشم گیری دیده می شود یا خیر؟ من احساس البته من آمار دقیقی این کار را نکرده ام ولی همین جوری که چشمی آدم به اصطلاح حس می کند چه چیزی به چه چیزی است. چون غالب راویان را آدم می شناسد و اینها یک ویژگی خاصی من در روایت های تفسیر قمی ندیدم که یک به اصطلاح نمود بارزی داشته باشد نقل از ثقات در این کتاب و خود همین یک قرینه شاید قطعی باشد بر اینکه عبارت مقدمهناظر به توثیق ولو توثیق غالبی هم نیست. این یا مثلا آن عبارت در همان مقامی که عرض کردم می خواهد بگوید که من همه روایاتی که از ثقات هست در این مطلب آورده ام یا بالأخره ناظر مثلا مشایخ مستقیمش است یا ناظر به منابعش است یک چیز دیگری غیر از آن تفسیری که آقای خویی می کنند این تفسیر هم ذاتا ظهور عبارت چیز نیست من عرض کردم ابتدائا اصلا اینکه این عبارت در مقام توثیق باشد را نفی می کنم. حالا بعد از اینکه در مقام توثیق نبود حالا اگر در مقام توثیق اثبات کردیم آیا ناظر به همه راویان کتاب است یا خصوص مؤلفین منابع کتاب است یا مشایخ مستقیم است آنها یک مراحل دیگری است که در مراحل بعد باید به آنها پرداخته شود. به نظر من این عبارت اصلا ظهور در اینکه میخواهد در مقام اعتبار بخشی به روایات این عبارت را آورده است ظهور ندارد. انکار نمی کنم نمی خواهم بگویم که ظهور بر خلاف هم دارد عبارت تفسیر قمی اجمال دارد ذاتا به قرینه خارجی این اجمالش هم برطرف می شود و اصلا ناظر به این مقام نیست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد